الاحکام تدور مدار الاسماء

- کلام صاحب «العناوین»
  - العناوین و مؤلف آن
  - العنوان السادس: تبعیه الاحکام للاسماء
  - ارب ضوابط
  - ضابطه ثالثه: ما لم یرد فیه تحدید من الشرع
- کلام شیخ انصاری
  - کلام شیخ انصاری
  - مقدمه
  - مراتب تغیر موضوعات:
  - اقسام مدالیل
  - بررسی کلام شیخ

کلام صاحب «العناوین»

العناوین و مؤلف آن

العناوین و مؤلف آن

یکی از کتابهای خیلی خوب، «العناوین الفقهیه» است، مولفش السید میر عبدالفتاح الحسینی المراغی متوفای ۱۲۵۰ هستند، شاگرد صاحب جواهر و قبلشان و اساتید ایشان هست[1]، کتاب خیلی خوبی هم هست، دو جلد چاپ شده در نرم افزار هم هست.

قبل از این که وارد عناوین خاصه بشوند، ۷ تا ۸ تا عناوین عامه دارند، در کل فقه به درد میخورد؛ انسان میتواند این عناوین را مراجعه کند، مطالعه کند، بحث کند.

العناوین المشترکه

کل کتاب حدود 94 تا عنوان است، اول کتاب عناوین مشترکه را که فرمودند «العناوین المشترکة فی ابواب الفقه[2]» قاعده ضرر دهمی آن هست که به عبادات میرسد، قاعده قرعه هم یازدهمی است، 11 تا قاعدهای که در کل فقه به درد میخورد را مطرح کردند.

---

[1] گردآوری و تنظیم مطالب مطرح شده در جلسات فقه،تاریخ ۲۸/ ۹/ ۱۳۹۷و ۱/ ۱۰/ ۱۳۹۷

[2] العناوين للسيد عبد الفتاح بن علي الحسيني المراغي من تلاميذ الشيخ علي بن الشيخ جعفر كاشف الغطاء. فرغ منه في ١٨ - رمضان- ١٢٤٦ مشتمل على ثلاث و تسعين عنوانا من عناوين الأصول التي يتفرع عليها الفروع. طبع مكررا، فمرة في ١٢٧٤ و أخرى ١٢٩٧ . أوله: [اللهم إني أحمد ...]. مشحون بالتحقيق من تقرير بحث أستاذه المذكور و أستاذه الأقدم الشيخ موسى بن جعفر الكاشف توفي في ١٢٥٠ ترجمه في دانشمندان آذربايجان- ص ٢٥٨.(الذريعة إلى تصانيف الشيعة ؛ ج١٥ ؛ ص٣٥٠)السيد الميرعبد الفتاح الحسيني المراغي قرأ على أبناء الشيخ جعفر الفقيه النجفي. له العناوين و تقرير بحث شيخه الشيخ علي ابن الشيخ جعفر الجناجي النجفي تعليقا على الشرائع و له تقرير بحثه و بحث أخيه الشيخ موسى في الأصول فرغ منه سنة ١٢٤١ و له تقريرات بحث الشيخ موسى على بعض كتب الفقيه [الفقه] من الشرائع و على اللمعة و شرحها تاريخ بعضها سنة ١٢٤٣.(أعيان الشيعة ؛ ج٨ ؛ ص٣١)

[3] عناوین المشترکات فی ابواب الفقه، ج ۱،ص ۱۹

العنوان السادس: تبعیه الاحکام للاسماء

علی ای حال عنوان ششم، یک بحثی مربوط به مباحثی است که ما در آن هستیم و خیلی کارساز است. «تبعیة الاحکام للأسماء[1]» عنوانش است. جلد اول صفحه ۲۲۰ را اگر نگاه کنید ایشان مطلب را توضیح قشنگی میدهند. احساس میکنید اهمیت این بحثی که در آن هست، اهمیت بالا بالایی است، خیلی پرفایده است.

---

[1] العنوان السادس في تبعية الأحكام للأسماء و الأشارة إلى المراد من (بقاء الموضوع) في الاستصحاب(العناوين الفقهية؛ ج1، ص: ۱۷۷)

ارب ع ضوابط

ایشان در آن عنوان ششم چند تا ضابطه آوردند:

۱.ضابطه اول «موضوع له له تعلقٌ فی الشریعة[1]» یک لفظی است که مردم به کار می‌برند و تعلق به شرع دارد و مفصل بحث می‌کنند، ۲.ضابطه ثانیه **«الذی ورد له تحدیدٌ فی الشرع»** [2] یعنی یک لفظی است که خود شارع مقدس برایش تعریف ارائه داده است **«فهو اقسام»**[3] که بحث می‌کنند.

۳.ضابطه ثالثه **«ما لم یرد له تحدیدٌ فی الشرع سواءٌ کان اصل التعبیر من الشارع أو من المکلفین»[4]** که اصلا برای او در شرع تعریفی نیامده است، این هم ضابطه سوم است.

۴.ضابطه چهارم این است که **«إذا کان المرجع فی تحقیق معنی اللفظ إلی کلمة أهل اللغة»**[5] این جا دیگر باید مراجعه به اهل لغت بکنیم

> **الضابطة الرابعة: إذا كان المرجع في تحقيق معنى اللفظ إلى كلمة أهل اللغة، بمعنى: المتتبعين للاستعمالات الملاحظين للمقامات الذين صنفوا في ضبط المعاني تصانيف كثيرة، فإن اتحد مفاد كلامهم في معنى اللفظ فلا إشكال في ذلك، و إن اختلفت كلماتهم كما اتفق ذلك في مثل الكعب و الصعيد و الطهور، و معنى السحر و الغناء و الكهانة و نحوها، و معنى السلاح، و في إطلاق اسم الأنساب إلى المراتب اللاحقة، و في صدق النسبة من طرف الام [6]**

«الضابطة الرابعة: إذا كان المرجع في تحقيق معنى اللفظ إلى كلمة أهل اللغة، بمعنى: المتتبعين للاستعمالات الملاحظين للمقامات الذين صنفوا في ضبط المعاني تصانيف كثيرة،» و بعد شروع می‌کنند چند تا مثال می‌زنند **«الکعب»** **«و أرجلکم إلی الکعبین»** حسابی در لغت سر آن بحث است **«و الصعید و الطهور، و معنی السحر و الغناء و الکهانة و نحوها، و معنی السلاح، و فی إطلاق اسم الأنساب إلی المراتب اللاحقة، و فی صدق النسبة من طرف الام،»** که مثال‌های خیلی خوبی در این 20 – 30 صفحه‌ای که در عنوان ششم العناوین فرمودند آوردند که آن روز هم سفارش کردم که ان شاء الله مراجعه بفرمایید و یک دور مطالعه کنید.

---

[1] الضابطة الأولى: إذا كان الموضوع الذي تعلق به الحكم في الشريعة تكليفيا أو وضعيا مشتركا بينه و بين موضوع آخر مغاير له في الحكم(العناوين الفقهية؛ ج1، ص: ۱۸۲)

[2] العناوين الفقهية، ج1، ص: ۱۸۹

[3] همان

[4] همان، ص۲۱۱

[5] همان، ص۲۲۰

[6] همان، ص۲۲۰

ضابطه ثالثه: ما لم یرد فیه تحدید من الشرع

مهمترین بخشش سومی است که مربوط به بحث ما میشد

کلام عناوین

> **الضابطة الثالثة: ما لم يرد له تحديد في الشرع**
>
> **سواء كان أصل التعبير من الشارع، أو من المكلفين في معاملاتهم من عقد أو إيقاع قسمان: أحدهما: ما اعتبر فيه العاقد من الشرع، أو لتحقق عنوان الحكم الذي صدر من الشارع. و ثانيهما: ما ليس فيه خصوص العاقد... [1]**
>
> **و أما الثاني: فهو ما لم يؤخذ فيه خصوص العادة و لا التحديد، بل معناه موكول إلى العرف، كما في معنى الغسل و العصر و ما لا ينقل في التطهير بالشمس و ثوب الكفن و الكسوة، و معنى الدفن و الصعيد و العورة في وجه و الفعل الكثير و الجهر و الإخفات و كثير الشك و السهو و السفر و سوم الأنعام و الإطعام و منافيات المروة و بدو الصلاح، و معنى القبض و ضبط الأوصاف بحيث يرتفع الجهالة في كل شيء بحسبه، و معنى الفورية في الخيارات و الشفعة، و في صدق الجار في الوصية، و في معنى الأحياء و العيب و حرز السارق، و نظائر ذلك مما لا يحصى. و المرجع في ذلك كله العرف، لانصراف اللفظ إلى ما يسمى في العرف به، و تقدمه على المعنى اللغوي إذا تعارض. و الدليل في ذلك: كون الرسالة بلسان القوم. و إلى ذلك يدور كلمة الأصوليين في باب الأوامر و النواهي و المفاهيم و المناطيق و الإجمال و البيان و العموم و الخصوص و الإطلاق و التقييد، إذ ليس في هذه المسائل شيء معتمد سوى ما يستفاد من العرف، و إن أطال جماعة في تحرير الوجوه و الأدلة و الاعتراضات و الشبهات.[2]**

که **«لم یرد له تحدید فی الشرع»** شروع به مثال زدن میکنند میگویند دو قسم است:

۱.ما اعتبر فیه العاداه من الشرع

قسم اول **«ما اعتبر فيه الاعتياد من الشرع»** مثال‌های خوبی می‌زنند می‌بینید 7 – 8 – 10 صفحه راجع به این بحث کردند، از صفحه 210 شروع می‌کنند و تا صفحه 220 می‌آید.

۲.ما لم یوخذ فیه خصوص العاده و لا التحدید

«أمّا الثانی» آن جایی که **«و هو ما لم یؤخذ فیه خصوص العاده و لا التحدید»** تعریف نداریم و عادتی هم نداریم **«بل معناه موکولٌ الی العرف»** این بزنگاه شبه‌های است که من این جا را برای همین آوردم، بعد شروع به مثال زدن می‌کنند. اگر شما شروع کنید نظیر این را بیاورید، یک دفتر می‌توانید پر کنید و بعد این که این پر شد، هم یک وحشتی انسان را می‌گیرد در این که این بحث به این مهمی و سنگینی و گستردگی عجب که این طور هست، از یک طرف هم سنگینی حل مطلب

مثال ها

۱.غسل

می‌فرمایند: **«كما في معنى الغسل»** شستن! شستن مفهوم مبهمی است یا نه؟ این یک مفهومی است، تعریفی هم در شرع برایش نیامده «إغسل وجهک»، «إغسل ثوبک» مفهوم مبهمی هست یا نیست؟ این یکی است.

۲.عصر

«و العصر» پیراهنت را شستی فشارش بده، فشار مفهومی مبهم است یا واضح؟

۳.ما لا ینقل

«و ما لا ينقل في التطهير بالشمس» می‌گویید آفتاب از مطهرات است اما چه چیزی را تطهیر می‌کند؟ غیر منقول را؛ منقول را که برو آب بکش، غیر منقول چیست؟ حالا در عروه مسال‌هاش را گفته باشید دیدی که غیرمنقول چیست.

۴.ثوب الکفن...

«و ما لا ينقل في التطهير بالشمس و ثوب الكفن و الكسوة، و معنى الدفن و الصعيد و العورة في وجه و الفعل الكثير» فعل کثیر نماز را باطل می‌کند **«و الجهر و الإخفات و كثير الشك»** کثرت شک چه اندازه است؟ **«و السهو و السفر و سوم الأنعام و الإطعام»** اطعام جدای از آن هست **«و منافيات المروة و بدو الصلاح، و معنى القبض و ضبط الأوصاف»** باید مضبوط الاصاف در سلف باشد **«بحيث يرتفع الجهالة في كل شيء بحسبه، و معنى الفورية في الخيارات و الشفعة،»** فوریت چیست؟ **«و في صدق الجار في الوصية،»** خب همسایه چقدر هستند؟ چطوری صدق می‌کند؟ اینها مفاهیم واضحی هست یا نیست؟ **«و في معنى الأحياء»** احیای زمین **«و العيب و حرز السارق،»** برای این که حد را جاری کنیم در حرز باید باشد

موارد الیحصی

«و نظائر ذلك مما الیحصی.» که الیحصی که گفتند واقعا همین طور است که آدم جمع‌آوری کند می‌بیند لحظه به لحظه ما با این مفاهیم کار داریم. فقط نکته‌ای که عرض بکنم این است که ما در عام هم این را داریم، همه این شباهت می‌تواند در نفس یک عام باشد و می‌تواند در مخصص عام باشد، در مخصص عام فقط این بحث مطرح می‌شود که اجمال در مخصص «هل یسری الی العام» یا نه؟ اگر سرایت بکند دیگر تمسک به عام کنار رفت، اگر اجمال سرایت نکند عام هنوز پیش ما باقی است. این نکته برای این بود.

---

[1] همان، ص۲۱۰- ۲۱۱

[2] همان، ص۲۲۰

کلام شیخ انصاری

کلام شیخ انصاری

مرحوم شیخ هم در استصحاب رسائل بعد این که تنبیهات استصحاب را تمام کردند دو تا شرط برای استصحاب گفتند؛ «**خاتمةٌ فی شروط الاستصحاب**» که یکیاش بقای موضوع بود.در این رسائل ۴ جلدی، جلد ۳ صفحه ۳۰۱ می‌فرمایند «**و مما ذكرنا يظهر أنّ معنى قولهم «الأحكام تدور مدار الأسماء»، أنّها تدور مدار أسماء موضوعاتها التي هي المعيار**»[1] این یک نصف صفحه رسائل از جاهای خیلی پرفایده و خوب است.

---

[1] فرائد الأصول، ج۳، ص: ۳۰۱

مقدمه

اقسام مدلول تصوری

الان مدلول تصوری در این تقسیم‌بندی‌ها هست، واضح هم هست ولی اسمش برده نشده.

شما وقتی به کتاب لغت مراجعه می‌کنید در چه چیز کلام شک دارید؟ از چه حیثی شک دارید که می‌روید کتاب لغت نگاه می‌کنید؟ مدلول تصدیقی یا تصوری؟ مدلول تصوری. روشن است که در علقه وضعیه شک داریم. خب انسان این طور به ذهنش می‌آید که پس دیگر مدلول تصوری به مراجعه به لغت جوش خورده و مراجعه به لغت هم هر کجا هست، مدلول تصوری است و حال آن که این طور نیست یعنی هر کجا مراجعه به لغت هست دنبال یک نحو مدلول تصوری هستیم اما در بسیاری از موارد دنبال مدلول تصوری هستیم که با مراجعه به لغت برای شما حل نمی‌شود. چطور می‌شود؟! مدلول تصوری یعنی علقه وضعیه. نه! علقه وضعیه یک بخشی از مدلول تصوری است.

۱.مدلول تصوری مفردات

شما وقتی یک جمله‌ای را می‌گویی کلماتش مفرداتی دارد یعنی هر مفردی در کتاب لغت یک مدلول تصوری دارد که موضوع له آن را می‌گیرد

۲.مدلول تصوری کلام

اما وقتی در یک کلام با هم جمع می‌شوند، شما باشی و این کلام و معانی مفرداتش، در کلام مرکب قرائن داخلیه تشکیل می‌شود یعنی وقتی «رأیتُ أسدا» می‌گویی الان «شما» مطرح شدی، خصوصیاتِ«شما» دارد در مدلول تصوری کلام دخالت می‌کند؛ چون الان اسد مدلول تصوری لغوی‌اش که به میدان آمده با سایر قرائن داخلیه کلام که صرفا به تصور محض کلام مربوط می‌شود، نه تصور مراد متکلم ارتباط پیدا می‌کند؛با مراد متکلم کاری نداریم.

دور هرمنوتیکی

همین جا هم هست که آن دور پیش می‌آمد یعنی شما هرگز در معانی مفردات لغت دور ندارید، دور هرمونتیکی[1] ندارید، شما کتاب لغت باز می‌کنید آب یعنی این، انسان یعنی این؛ کجا به دور ختم می‌شود؟ با دورِتفسیری متن اصلا مواجه نمی‌شوید اما وقتی یک متن دارید آن وقت دور پیش می‌آید یعنی معانی لغوی که در ذهن شما فعال می‌شود می‌خواهید **قطع نظر از گوینده خاص**، قرائن حالیه و مقامیه آنها را بیرون بگذارید، قرائن حال و مقام را بیرون بگذارید، قرائن لفظیه داخلیه موجود در کلام «صدر الکلام من أی متکلم» کاری ندارید چه کسی گفته باشد، این جمله را به اهل زبان با آن اطلاعاتی که از زبان دارند عرضه می‌کنید و لذا در مثال‌های رایج که دارید تدریس فرمودید وقتی می‌گویی «رأیتُ أسدا یرمی» هیچ وقت ذهنتان سراغ این نمی‌رود که چه کسی گفته است؟ کجا گفته؟ همین برای شما کافی است، کامل برای شما کافی است، متکلم هر کسی می‌خواهد باشد، آنها چیزهای بیرونی است ما می‌خواهیم بگوییم این زبان طوری است که قرائن داخلیه خودش می‌رساند که این «أسد» یعنی رجل شجاع.

مدلول تصوری مجازی

لذا عرض ما این است که ما مدلول تصوری مجازی هم داریم اما برای کلام است، مدلول تصوری مفردات معنای حقیقی آن هست اما مدلول تصوری بسیاری از جملات با قرائن داخلیه و تناسب حکم و موضوع، در بطن خود کلام خودش را نشان میدهد، این نکته خیلی خوبی است قبلا هم من یادم است شاید چند بار هم بحثش شده بود، مدلول تصوری که خودش مجازی است ولی برای کلام است. در آن بحث تعارض احوال اصول همینها را نسبتاً مفصل بحث کردیم.

---

[1] یکی از مهمترین چیزهایی که در هرمونتیک دچارش هستند دورِهرمونتیک است. آیا شما از کل میفهمید مقصود از مفردات را؟ یا کل را از مفردات میفهمید؟ دورِسنگینی است. هر کدام هم در طول تاریخ خواستند این را جواب بدهند. و واقعاً هم ذهن ما چه کار میکند؟ شما از رأیت اسداً یرمی-از کل-فهمیدی که اسد یعنی رجل شجاع؟ یا از اسد فهمیدی که یعنی رجل شجاع؟ چه طور فهمیدی؟ کل، جزء را معنا میکند یا جزء، کل را معنا میکند؟ این مطلبی است. در حلّش هم حرفها دارند. سیاق و مفردات، در عرض هم هستند یا در طول هم؟ میگویند در عرض هم، دوریاند. اما دوریشان را چه طور بایدجواب بدهیم؟ دور چه طوری؟ بگوییم دورِ«مَعی»؟ دورِمَعی اینجا جواب نمیدهد. چرا؟ چون نقطهی آغاز و پایان دارد. ذهن ما شروع میکند از کلام یک چیزی را میفهمد و آخر کار هم تمام میکند. مثل آن دور جدول توانبی است که به دور درش بیاورند. برج متوکل را دیدی؟ برج متوکل در سامرا عکسش هست، با اسب هم میرفتند تا بالا که آنجا اذان بگویند. یک چیز بزرگی است، پلههای وسیعی هم دارد، با اسب میرفتند، بزرگ، تا بالا میرود. این پلهها به صورت مارپیچ، دور این برج میگردد، تا سر برج میرود.

دور هرمونتیک (به انگلیسی:(**Hermeneutic circle** در دانش هرمونتیک ناظر بر این مفهوم میباشد که شناخت اجزای یک اثر بواسطه فهم کل اثر مقدور میباشد و بالعکس. از این حلقه همچنین با عنوان حلقه ادراک (**Circle of Understanding)** نیز یاد میشود. از نظر شالیرماخر، این حلقه، متضمن یک دور باطل نبوده بلکه شالوده درک متون به روش هرمونتیک میباشد.(سایت ویکی پدیا)

مراتب تغیر موضوعات:

خیلی این نیم صفحه رسائل پرفایده است که اگر به شما بگویند تناسب حکم و موضوع یعنی چه؟ اصلا تناسب یعنی چه؟ میگویند یک جایی از رسائل که حکم با موضوع تناسب دارد و سه تا مثال مرحوم شیخ زده باشند این جاست.

> **[مراتب التغيّر و الأحكام مختلفة:]**
>
> **فالتحقيق: أنّ مراتب تغيّر الصورة في الأجسام مختلفة، بل الأحكام أيضا مختلفة، ففي بعض مراتب التغيّر يحكم العرف بجريان دليل العنوان من غير حاجة إلى الاستصحاب، و في بعض آخر لا يحكمون بذلك و يثبتون الحكم بالاستصحاب، و في ثالث لا يجرون الاستصحاب أيضا، من غير فرق- في حكم النجاسة- بين النجس و المتنجّس.**
>
> **فمن الأوّل: ما لو حكم على الرطب أو العنب بالحلّيّة أو الطهارة أو النجاسة، فإنّ الظاهر جريان عموم أدلّة هذه الأحكام للتمر و الزبيب، فكأنّهم يفهمون من الرطب و العنب الأعمّ ممّا جفّ منهما صار تمرا أو زبيبا، مع أنّ الظاهر تغاير الاسمين؛ و لهذا لو حلف على ترك أحدهما لم يحنث بأكل الآخر. و الظاهر أنّهم لا يحتاجون في إجراء الأحكام المذكورة إلى الاستصحاب.**
>
> **و من الثاني: إجراء حكم بول غير المأكول إذا صار بول المأكول و بالعكس، و كذا صيرورة الخمر خلّا، و صيرورة الكلب أو الإنسان جمادا بالموت، إلّا أنّ الشارع حكم في بعض هذه الموارد بارتفاع الحكم السابق، إمّا للنصّ، كما في الخمر المستحيل خلّا، و إمّا لعموم ما دلّ على حكم المنتقل إليه، فإنّ الظاهر أنّ استفادة طهارة المستحال إليه إذا كان بول المأكول ليس من أصالة الطهارة بعد عدم جريان الاستصحاب، بل هو من الدليل، نظير استفادة نجاسة بول المأكول إذا صار بول الغير مأكول.**
>
> **و من الثالث: استحالة العذرة أو الدّهن المتنجّس دخانا، و المنيّ حيوانا. و لو نوقش في بعض الأمثلة المذكورة، فالمثال غير عزيز على المتتبّع المتأمّل. [1]**

۱.جریان حکم بدون احتیاج به استصحاب

فرمودند یک چیزی تغییر کرده، میخواهیم ببینیم استصحاب بکنیم یا نکنیم. میگویند **«ففي بعض مرات ب التغيّر يحكم العرف بجريان دليل العنوان من غير حاجة إلى الاستصحاب،»** با این که تغییر کرده، عنوان هم دچار تغییر شده، اصلا آن چیزی که در لسان دلیل است تغییر کرده، شیخ میفرمایند به دست عرف بدهید با این که تغییر کرده عرف هیچ مشکلی نمیبینند در این که بدون این که استصحاب کنند، حکم ِعنوان متغیر را میکشند. یعنی چه؟ یعنی آن کشش را از باب مناط میگویند یا به اراده متکلم نسبت میدهند؟ دقیقا به اراده او نسبت میدهند و بعد مرحوم شیخ مثال میزنند **«فمن الأوّل: ما لو حكم على الرطب أو العنب بالحلّيّة أو الطهارة»** میگوییدی انگور حرام است، دور انگور نرویدی، در باغ رفتیدی دور انگور نرو. اگر مولا بفرماید دور انگور نرو، انگور حرام است، میوه انگور در این باغ حرام است، عرف میگویند کشمش هم شده حرام است، میگوییم در لسان دلیل آمده انگور حرام است، انگور تمام شد رفت، الان اسمش تغییر کرده و اسمش کشمش است، این کشمش را که کسی حاضر نیست انگور بگوید، عرف میگویند انگور آن جا یعنی جنس که تا آخر کار برود. شیخ میفرمایند عرف حکم طهارت را برای مثال انگور ... بگوییدی انگور نجس است، خود این میوه نجس است، کشمشهایش هم نجس شد، موافق ارتکاز هم همین است. عنوان دلیل و لسان دلیل تغییر کرد اما حکمش تغییر نکرده و حتی نیاز به استصحاب هم نیست.

۲.جریان استصحابی حکم

اما «في بعض آخَر ال یحکمون بذلک» میگویند خود عنوان تغییر کرده اما با استصحاب آن را میکشانند و مشکلی هم ندارد؛ کجاست؟ **«و من الثاني: إجراء حكم بول غير المأكول إذا صار بول لمأكول»** بول غیر مأکول بود حالا بول مأکول شده و میدانیم از آن جا به این جا آمده است، این را چه کار کنیم؟ عرف نمیگویند که این هنوز بول غیر مأکول است، دیگر حاضر نیستند تغیر عنوان که شده بگویند این همان است اما وقتی شک کردند با استصحاب حاضر هستند حکم نجاست را ادامه بدهند؛ این هم یک مورد که به استصحاب نیاز دارد.

۳.عدم جریان حکم

«و من الثالث:» کجاست؟ آن جایی است که حتی عنوان تغییر کرده و حاضر به استصحاب هم نیستند **«استحالة العذرة أو الدّهن المتنجّس دخانا،»** روغن سوخته و دود شده، میخواهند بگویند که این باقی است، می فرمایند در این جا استصحاب هم نمیکنند که «و في ثالث ٍلا يجوز الاستصحاب ايضا» البته در آخر کار هم میگویند که در بعضی از این مثالها ممکن است مناقشه کنید اما در این سه نوعی که من گفتم مناقشه نمیکنیم.

این سه نوع که شیخ فرمودند یعنی چه؟ یعنی عرف درست است که در لسان دلیل عنب آمده است اما عنب را گاهی به تناسب حکم و موضوع که من عرض میکنم قرینه داخلیه است ... یعنی دیگر کار ندارند که از چه کسی صادر شده است، به قرینه داخلیه که نگاه میکنند مدلول تصوری خود جمله که با استعاره و مجاز میسازد، عرف به اراده متکلم نسبت می دهند که «اراد المتكلم من العنب» حتی کشمش را، نه این که بگویند بگویند متکلم عنب را اراده کرده و ما به تنقیح مناط حکمش را به کشمش میکشانیم. دقیقا به اراده نسبت میدهیم، مقصود شیخ این است.

-[2]

بله. «رجلٌ شكّ بين الثلاث و الاربع» عرف شک ندارند که این جا رجل یعنی مرد اما نسبت میدهند که این رجل نمایندهٔ است، این رجل یعنی انسان؛ اراد المتکلم من الرجل لا الرجل به معنای جنس مذکر بلکه به معنای انسان؛ یعنی میگوییم مدلول تصوری جمله، نه مفرد، مدلول تصوری رجل یک مرد است اما مدلول تصوری رجلٌ شکّ... چه میشود؟ تصور به معنای قرینه داخلیه فقط لفظیه است و کاری با حال و مقام ندارید فقط در خود کلام است. مدلول تصوری او که به اراده متکلم در کلام نسبت میدهیم. دنبال این مطلب شیخ، آن بحث ما را فرمودند.

الاحکام تدور مدار الاسماء

> **و مما ذكرنا يظهر أنّ معنى قولهم «الأحكام تدور مدار الأسماء»، أنّها تدور مدار أسماء موضوعاتها التي هي المعيار في وجودها و عدمها، فإذا قال الشارع: العنب حلال، فإن ثبت كون الموضوع هو مسمّى هذا الاسم، دار الحكم مداره، فينتفي عند صيرورته زبيبا، أمّا إذا علم من العرف أو غيره أنّ الموضوع هو الكلّيّ الموجود في العنب المشترك بينه و بين الزبيب، أو بينهما و بين العصير، دار الحكم مداره أيضا.**
>
> **نعم، يبقى دعوى: أنّ ظاهر اللفظ في مثل القضيّة المذكورة كون الموضوع هو العنوان، و تقوّم الحكم به، المستلزم لانتفائه بانتفائه.**
>
> **لكنّك عرفت: أنّ العناوين مختلفة، و الأحكام أيضا مختلفة، و قد تقدّم حكاية بقاء نجاسة الخنزير المستحيل ملحا عن أكثر أهل العلم، و اختيار الفاضلين له.**
>
> **و دعوى: احتياج استفادة غير ما ذكر من ظاهر اللفظ إلى القرينة الخارجيّة، و إلّا فظاهر اللفظ كون القضيّة ما دام الوصف العنوانيّ، لا تضرّنا فيما نحن بصدده؛ لأنّ المقصود مراعاة العرف في تشخيص الموضوع و عدم الاقتصار في ذلك على ما يقتضيه العقل على وجه الدقّة، و لا على ما يقتضيه الدليل اللفظيّ إذا كان العرف بالنسبة إلى القضيّة الخاصّة على خلافه.**
>
> **و حينئذ، فيستقيم أن يراد من قولهم: «إنّ الأحكام تدور مدار الأسماء» أنّ مقتضى ظاهر دليل الحكم تبعيّة ذلك الحكم لاسم الموضوع الذي علّق عليه الحكم في ظاهر الدليل، فيراد من هذه القضيّة تأسيس أصل، قد يعدل عنه بقرينة فهم العرف أو غيره، فافهم.[3]**

---

[1] فرائد الأصول، ج۳، ص: ۳۰۰-۳۰۱

[2] سؤال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[3] فرائد الأصول، ج۳، ص: ۳۰۱-۳۰۲

اقسام مدالیل

حال این را در نظر شریف بگیرید که مرحوم شیخ، یک بحث خیلی خوبی دارند؛ ولی در عبارات رسائل از هم جدا نشده است:

۱.مدلول تصوری لغوی

این مدلول تصوری لغوی -برای مفردات-،

۲.مدلول تصوری کلام

مدلول تصوری از یک کلام با قرائن داخلیه خودش، قطع نظر از حال و مقام متکلم

۳.مدلول تصدیقی کلام

یکی هم مدلول تصدیقی کلام با ملاحظه متکلم و اراده او؛ اراده خاصهای که متکلم خاص پشتوانه إصدار کلامش قرار میگیرد، میگوییم فلانی او این را گفته، این جا خیلی فرق میکند، این جا یک مدلول تصدیقی داریم که خروجی مجموع مفردات است، مدلول تصوری ِکلام است و مدلول کسر و انکسار قرائن مقامیه و حالیه و سایر چیزهایی است که از بیرون دخالت میکند، این مدلول تصدیقی میشود.

بررسی کلام شیخ

فرمودند **«و مما ذكرنا يظهر»** وقتی این سه تا تناسب حکم و موضوع زیبا را شیخ فرمودند که فرمودند در اول به متکلم نسبت میدهد، در دوم نمیتواند نسبت بدهد اما میخواهد با اصل عملی و استصحاب درستش کند، سوم نسبت میدهد که اصلا او اراده نکرده است، دیگر عنوان عوض شد رفت و مربوط به آن قبلی نیست.

این نکته در ما نحن فیه مهم است. **«و مما ذكرنا يظهر أنّ معنى قولهم «الأحكام تدور مدار الأسماء»، أنّها تدور مدار أسماء موضوعاتها»** عبارت شیخ یک نکاتی دارد که من سریع عرض میکنم، منزل تشریف بردید نگاه بکنید و با این نکاتی که عرض میکنم تطبیقش بدهید.

مرحوم شیخ مدام میگویند لفظ و ظاهر لفظ ولی هر کدامش با این بحثهایی که عرض کردیم و تشقیق شد معلوم است کدام منظورشان بوده است. «تدور مدار الاسماء» اسماء این جا یعنی چه؟ اسماء معلوم است، اسم یک مفرد است در کلام آمده و یک مدلول تصوری لغوی دارد، احکام دائر مدار این است و حکمی هم که در جمله آمده است تا این هست، هست و وقتی نیست، نیست. **«موضوعاتها التي هي المعيار في وجودها و عدمها، فإذا قال الشارع: العنب حلال، فإن ثبت كون الموضوع هو مسمّى هذا الاسم، دار الحكم مداره، فينتفي عند صيرورته زبيبا،»** وقتی کشمش شد دیگر ربطی به کشمش ندارد

«أما إذا علم من العرف أو غيره» غیر عرف کیست؟ من العرف یعنی مدلول تصوری کلام، هرگز مقصود شیخ این نیست که یعنی لغت زبیب را به عرف عرضه کنیم، این که معنایش روشن است، این که میگویند **«فإن ثبت كون الموضوع هو مسمّى»** ثبت از مدلول تصوری کلام. مقابلش **«إذا عُلِمَ من العرف»** یعنی مدلول تصوری کلام من العرف قطع نظر از متکلم خاص **«أو من غيره»** یعنی باز عرف این جا قضاوتی ندارد ولی ما از مدلول تصدیقی با پشتوانه اراده متکلم خاص ... چیزهای دیگر هم در این میتواند باشد. **«أنّ الموضوع هو الكلّيّ الموجود في العنب المشترك بينه و بين الزبيب، أو بينهما و بين العصير، دار الحكم مداره أيضا.»** دار الحکم مدارِ آن اعمّ.

«نعم، يبقى» این نکاتی که در مانحن فیه بود **«يبقى دعوى: أنّ ظاهر اللفظ في مثل القضيّة المذكورة كون الموضوع هو العنوان،»** یعنی عنب تمام، انگور ربطی به زبیب ندارد **«و تقوّم الحكم به،»** حکم هم مربوط به انگور است **«المستلزم لانتفائه بانتفائه.»** وقتی انگور رفت، حکم هم برود.

«لكنّك عرفت: أنّ العناوين مختلفة،» عناوین مختلف است **«و الأحكام أيضا مختلفة،»** عنوان که عنب بود، عناوین مختلفه هست یعنی چه؟ یعنی عناوین نزد خود عرف در مدلول تصوری کلام مختلف است و به ضمیمه وقتی از مدلول تصوری عرف عام درمیآیید، مدلول تصدیقی متکلم خاص با ملاحظه حال و مقام او ... پس عناوین به این معنا مختلف است **«و قد تقدّم حكاية بقاء نجاسة الخنزير»** چیز جالبی نقل میکنند. کلبی که رفته نمک شده پاک میشود. میگویند بعضی فقها گفتند اگر خنزیر نمک هم شد پاک نمیشود، شارع این نمک را نمیخواهد، نمکی که از استحاله خنزیر باشد را نمیخواهد. **«حكاية بقاء نجاسة الخنزير المستحيل ملحا عن أكثر أهل العلم، و اختيار الفاضلين له.»** حال شما عبارت را ببینید جاگذاری بفرمایید.

«و دعوى: احتياج استفادة غير ما ذكر من ظاهر اللفظ إلى القرينة الخارجيّة،» اینهایی که شما میگویید از عنب چه میفهمیم؟ از عنب اعم از عنب و زبیب میفهمیم، این قرائن خارجیه میخواهد، این خارجیه یعنی چه؟ کدام خارج؟ **«و إلّا فظاهر اللفظ كون القضيّة ما دام الوصف العنوانيّ،»** انگور، انگور است؛ کشمش، انگور نیست.

میفرمایند **«لا تضرّنا»** ولو شما اسم خارج رویش بگذارید به ما صدمه نمیزند. ظاهر لفظ یعنی کدام لفظ؟ مدلول تصوری. قرینه خارجیه یعنی چه؟ یعنی آن چیزی که میخواهد مدلول تصدیقی درست کند. ظاهر لفظ مدلول تصوری به عنوان برمیگردد.

چرا؟ توضیحش قشنگ است. میگویند **«لأنّ المقصود مراعاة العرف في تشخيص الموضوع و عدم الاقتصار في ذلك على ما يقتضيه العقل على وجه الدقّة، و لا على ما يقتضيه الدليل اللفظيّ»** میگویند ما یک دلیل لفظی داریم، یک دقت عقلی داریم و یک عرف داریم، ما میخواهیم بگوییم که این جا عرف را حاکم کنیم، ببینید عرف از این جمله چه چیزی میفهمد؟ عرف از این جمله چه میفهمد، در دو مرحله مدلول تصوری با صرف قرائن داخلیه ای اعم از آن که **«إذا كان العرف بالنسبة إلى القضيّة الخاصّة على خلافه.»** یعنی مدلول تصدیقی ِمستفاد از اراده متکلم خاص.

منا قشه در تأسیس اصل

روی این حساب **«و حينئذ، فيستقيم أن يراد من قولهم: إنّ الأحكام تدور مدار الأسماء، أن مقتضى ظاهر دليل الحكم»** ظاهر دلیل یعنی مدلول تصوری **«تبعيّة ذلك الحكم لاسم الموضوع الذي علّق عليه الحكم في ظاهر الدليل، فيراد من هذه القضيّة تأسيس أصل، قد يعدل عنه بقرينة فهم العرف أو غيره،»** این چیزی که با این بحثهایی که عرض شد نتیجه گرفتند، این لازمه خیلی روشن مترتب نمیشود.

چرا؟ به خاطر این که دیگر «یعدل» نیاز ندارید، آن چیزی که شما میگویید «تبعیة ذلک الحکم لإسم الموضوع» مدلول تصوری لغوی است، برای مفرد است در عنوان آمده است، آن چیزی که به عرف ارجاع دادید مدلول تصوری کلام میتواند باشد و لذا اصلی که «یعدل عنه» باشد قبول نیست، اتفاقا «تدور مدار الاسماء» یعنی «الاحکام تدور مدار الاسماء فی ذلک الکلام» خودتان فرمودید «الاسماء فی کتاب اللغة» نیست، الاسماء در این به عنوان مدلول تصوری کلام، خودتان فرمودید از غیر عرف هم کمک میگیریم، پس یعنی «الاحکام تدور مدار الاسماء» موجود در کلام ِبا پشتوانه مدلول تصدیقی ِو اراده متکلم؛ اگر این باشد، «قد یعدل عنه» ندارد، همه جا خیلی قشنگ حاکم است ولذا من این جا رسیدم خواستم «قد یعدل» را عرض بکنم.

کأنه مرحوم شیخ بعد از این بیانات خوبی که اشاره فرمودند دوباره وقتی میخواستند قاعده کلی جاگذاری بکنند، دوباره یک چیزی شد که «قد یعدل» چرا «قد یعدل»؟ اصلا مفاد «انّ الاحکام تدور مدار الاسماء» خود شما توضیح دادید که این الاسماء میگویند نه یعنی الاسماء فی کتب اللغة که صرفا مدلول تصوری کلمه باشد، «تدور مدار الاسماء» نه اسمائی که در مدلول تصوری کلام باشد که آن هم میتوانست فرق بکند، آن هم اسماء است اما اسماء در کلام است. اگر شما بگویید الاسماء در جمله رأیتُ أسدا یرمی، یعنی رجل شجاع؛ بعد گفتید یعدل عنه که نشده است، چرا؟ چون میگویید الاسماء در کلام است، در کلام شارع اسماء آمده است، اسمائی که شارع در کلام آورده مدلول تصوری کلامی دارد نه مدلول تصوری لغوی، باید کلام را با قرائن داخلیه در نظر بگیریم. از این جا جلوتر میرویم؛ «الاحکام تدور مدار الاسماء» یعنی اسمائی که در کلام شارع با پشتوانه قرائن تناسب حکم و موضوع آمده؛ غیر از قرائن داخلیه با پشتوانه قرائنی که از شارع صادر شده است، حال و مقال و مقامات و خصوصیات گوینده کلام در مدلول تصدیقی دخیل است، پس «یعدل» ندارید؛ اصل این است که «الاحکام تدور مدار الاسماء» اسماء این طوری، اسمائی که شارع مقدس در

کلام خودش با مجموع قرائن حالیه و مقامیه به کار برده است، این اسماء قد یعدل ندارد. این فرمایش قبلی خودشان بود. یک دفعه آخر کار طوری قاعده را درست کردند که دوباره دست و پا گیر شد، «الاحکام تدور مدار الاسماء قد یعدل» شد، حال باید این عدول را ثابت کنید تا ثابت بشود به خلاف این که ما بگوییم اساسا قاعده برای الاسمائی هست که شارع مقدس در کلام خودش با پشتوانه قرائن به کار برده است.

-[illegible] [1] [illegible]

استاد: من یک بار دیگر بخوانم ببینیم فرمایش شما نمی‌شود؛ فرمودند **«و حينئذ، فيستقيم أن يراد من قولهم: «إنّ الأحكام تدور مدار الأسماء» أنّ مقتضى ظاهر»** زیر کلمه ظاهر خط بکشید. **«مقتضى ظاهر دليل الحكم تبعيّة ذلك الحكم لاسم الموضوع»** این ظاهر چیست؟ یعنی تصوری ای تصدیقی؟ ایشان از ظاهر تصوری قصد می‌کنند بعد می‌گویند قد یعدل و حال آن که من عرضم این است این ظاهر، ظاهر تصدیقی است، وقتی مقصود ظاهر تصدیقی است، دیگر قد یعدل نیاز نیست، خیلی روشن قاعده جا گرفت. ما در فضای مباحثه طلبگی باید این را خیلی مواظب باشیم؛ گاهی در بحث‌های اصولی ای قواعد کلی یک طوری قاعده را پایه‌ریزی می‌کنیم که بعدا در عمل مدام مشکل داریم به خلاف این که طوری قاعده را پایه‌ریزی کنیم که قاعده‌تش به‌هم نخورد، واقعا این قواعد کلیه برای فضای فقه نافع است. ما از وقتی داریم آن را ترسیم می‌کنیم یک طوری ترسیم کنیم که مدام محتاج به بقیه‌اش هستیم به خلاف این که ما طوری تصویر بکنیم که از ابتدا خود قاعده، قاعده‌مندی‌اش بسیار وسیع می‌شود. اگر ظاهر دلیل را مدلول تصدیقی خروجی از مفردات، کلام، مدلول تصوری مفرد، مدلول تصوری کلام و مدلول تصدیقی قرائن حالیه و مقامیه بگیریم این ظاهر دیگر قد یعدل ندارد. «الاحکام تدور مدار الاسماء» و دیگر این جا مقصود از اسماء چیزی که در کتب لغت آمده نیست، مقصود از اسماء آن چیزی است که عرف از کاربرد شارع در این مقام می‌فهمد که خود شیخ فرمودند یک جای عرف شک ندارد با این که عنوان تغییر کرده مراد متکلم که شارع مقدس بوده از این عنوان ولو تغییر هم کرده مرادش آن تغیر إلیه هم بوده است پس به این خوبی تدور مدار الاسماء شامل آن فرد اولی هم که شیخ فرمودند هست.

شدت و ضعف را می‌خواستم توضیح بدهم ولی ندیدم این عبارت شیخ جای خیلی نافع رسائل است که این نکاتش فوایدی جای دیگر هم دارد.

---

[1] کلام یکی از دوستان حاضر در جلسه درس